



ویرانی تجربه

زندگی زنده است؟

چنین سوژه فقیر و ویران شده‌ای، از تجربیاتی که می‌توانست به سنت، به حافظه، به یک تجربه تاریخی بدل شود، اکنون در گسستی کم‌نظیر خود را می‌یابد. چنین سوژه بی‌محتوایی که از نوشتن زندگی‌نامه خود محروم شده، بستری است مناسب برای ارائه انواعی از تصاویر جعل شده واقعیت موجود و گذشته. سوژه‌ای که در چنین وضعیتی بیندیشد - البته اگر توان آن را بیابد -، اندیشه‌اش نیز دچار نوعی از بی‌حافظه‌گی است و دور از رستگاری (در نگاه بنیامینی به آن)؛ به زعم او: «فقط یک جامعه انسانی رستگار شده قادر است گذشته‌اش را تمام و کمال صاحب شود.»

چنین سوژه بی‌گذشته‌ای، در زبان و رمزگان جدید جامعه، به سبب زیستن‌اش در میان انبوه تصاویر، لحظه حال را نیز چونان یک تصویر از سر می‌گذرانند. سوژه‌ای که به هنگام تجربه پدیده‌ها، به‌هنگام مواجهه‌اش با مکانی تاریخی و امثالهم، چه بسا آن چیز را نیز به واسطه تلفن همراهش و اصطلاحاً گرفتن عکس و فیلمی از آن، تجربه کند [از سر بگذرانند].

این سوژه جدید، همچنین بستر مناسبی است برای تولید نگاه‌هایی مآخولیایی به جهان؛ سوژه‌ای که صاحب گذشته‌اش نیست، به مدد تصاویر - بنایت‌های مختلف هر سازنده‌ای -، ابژه‌هایی را که تجربه نکرده و طبیعتاً خودش آن را از دست نداده، به مدد ارائه تصویرهایی خیالی، آن ابژه‌ها را تصویری کند و سپس آن‌ها را از دست‌رفته می‌یابد. تیک (شاعر و نویسنده آلمانی)، ماجرای دو عاشق فقیر را روایت می‌کند که کم‌کم از همه دار و ندارشان دست می‌شویند و خودشان را در اتاق حبس می‌کنند؛ ولی زمانی که دیگر نمی‌توانند برای آتش هیزم پیدا کنند، نردبان چوبی‌شان را که تنها رابط اتاق‌شان به باقی قسمت‌های خانه است، در آتش می‌اندازند و در جدایی و گسست از جهان خارج، در حالی که هیچ‌چیز ندارند، به حال خود رها می‌شوند. این نردبان، گویی شبیه به همان تجربه است که آن دو عاشق در آتش می‌سوزانندش.

سوژه جدید فقیر و ویران شده اکنون؛ سوژه‌ای که نردبان‌اش را - رابط‌اش با جهان را - در آتش سوزانده، زندگی را فقط از سر می‌گذرانند؛ آن را تجربه نمی‌کند، به تماشای موزه‌ای آن نشسته است، با نگاهی مآخولیایی، بی‌آن‌که صاحب گذشته خود باشد. این ترجمه‌ناپذیری رویدادها به تجربه؛ یکی از مهم‌ترین مؤلفه‌هایی‌ست که زندگی هر روزه را در دوران ما بیش از هر زمان دیگری تحمل‌ناپذیر ساخته؛ زمانی که انبوهی از رویدادها در آن رخ می‌دهد، سرسامی از محتواها ارائه و سیلان پیدا می‌کند، اما گویی سوژه فقط نظاره‌گر آن‌هاست و نه تجربه‌کننده آن‌ها در معنای سنتی‌اش که ذکر شد.

را ترسیم می‌کند که جهان را چونان یک موزه از سر می‌گذرانند و آن را تماشا می‌کند. جایی که همه‌چیز می‌تواند تبدیل به «موزه» شود. این اصطلاح، بیانگر نمایش «ناممکن بودن استفاده»، «ناممکن بودن اقامت‌گزیدن» و «ناممکن بودن تجربه‌کردن» است.

در چنین وضعیت، در وضعیت ویرانی تجربه، سوژه‌ای پدید می‌آید که در گسست زیست می‌کند، گسست از حافظه؛ سوژه‌ای که فقیر است، کم‌محتوا و شاید بی‌محتواست و میان انبوهی از رویدادها، انبوهی از اطلاعات، انبوهی از داده‌ها، چیزی را از سر می‌گذرانند و تجربیات‌اش ناگفتنی باقی می‌ماند. سوژه‌ای ساکت، سر در گریبان خود و تجربه‌هایی که با تجربه‌های پیشین، دچار گسست شده.

آن سوژه فقیری که بنیامین از آن سخن می‌گفت، آن سوژه‌ای که آگامبن، تجربه‌اش را ویران شده می‌نامید، اکنون در وضعیت گسست دیگری، به واسطه تولید فضایی نو - آن‌چه جهان مجازی نام می‌گیرد -، در میان انبوه تصاویر، سرسامی از تصاویر واقعیت، زندگی را از سر می‌گذرانند. سوژه اکنون، بیش از پیش، خود را «جدا» و تکه‌تکه شده‌تر می‌یابد؛ در وضعیتی که واقعیت از تصویر آن جدا شده است و او ناچار به بازتعریف ارتباط‌اش با واقعیت از دست‌رفته است؛ واقعیتی که حال، بیش‌تر یک تصویر است به مدد انبوهی از رسانه‌ها. اکنون تصویرها از سرگردانده می‌شوند تا واقعیتی که تصویری از آن ساخته می‌شود.

آگامبن از زوال سنت شفاهی آغاز می‌کند و نهایتاً سوژه‌ای را ترسیم می‌کند که جهان را چونان یک موزه از سر می‌گذرانند و آن را تماشا می‌کند. جایی که همه‌چیز می‌تواند تبدیل به «موزه» شود. این اصطلاح، بیانگر نمایش «ناممکن بودن استفاده»، «ناممکن بودن اقامت‌گزیدن» و «ناممکن بودن تجربه‌کردن» است.



آن سوژه فقیری که بنیامین از آن سخن می‌گفت، آن سوژه‌ای که آگامبن، تجربه‌اش را ویران شده می‌نامید، اکنون در وضعیت گسست دیگری، به واسطه تولید فضایی نو - آن‌چه جهان مجازی نام می‌گیرد -، در میان انبوه تصاویر، سرسامی از تصاویر واقعیت، زندگی را از سر می‌گذرانند.

چه تفاوتی میان «از سر گذراندن زندگی» و «تجربه کردن زندگی» است؟ چه نسبتی میان انبوه حوادث بی‌شمار اکنون و تجربه سوژه‌ها وجود دارد؟ سوژه‌ها در میان این انبوه، غنی در تجربه شده‌اند؟ و آیا به راستی: «زندگی، زندگی می‌کند؟»

آگامبن، مفهوم تجربه را با نگاه بنیامینی به آن، به‌کار می‌برد. بنیامین، از دوواژه برای مفهوم تجربه استفاده می‌کرد، یکی: «Erlebnis» و دیگری «Erfahrung». اولی زمانی به‌کار می‌رفت که هدف، آن تجربه‌های اصطلاحاً خام، نامنظم، نامنسجم و آنی سوژه بود، شبیه به رویدادهایی که سوژه در زندگی روزمره از سر می‌گذراند و به تعبیری «انباشت‌ناپذیر» و «ناگفتنی» است. اما دومی از آن دست تجربیاتی‌ست که قابلیت روایت شدن دارد، دارای مفهوم وانسجام است و به تعبیری، «انباشت‌شدنی»؛ که در نهایت می‌تواند به سوژه‌ها «دانایی» ببخشد (از مقاله: جورجو آگامبن، فیلسوف تجربه، بوپایا ایمانی).

تجربه در این معنا، قابلیت این را دارد که تبدیل به چیزی شود که سنت می‌نامندش. تجربه در این معنا، می‌تواند انباشت شود، از نسلی به نسل بعد، به واسطه روایت شدن، منتقل شود. این شکل از تجربه است که می‌تواند «حافظه» بسازد و از آن محافظت کند.

بر سر این شکل از تجربه چه می‌آید که از «ویرانی» آن سخن می‌گویید؟ چرا بنیامین، از فقیر شدن سوژه‌ها، از این نوع تجربه سخن می‌گفت؟ و چرا آدورنو آن جمله دهشتناک «زندگی، زندگی نمی‌کند» را نوشت؟

بنیامین، اوج این فقیر شدن را در پس از جنگ جهانی اول جست‌وجو می‌کرد، آن‌جا که اعلام کرد: «در پایان جنگ، مردانی که از میدان نبرد بازمی‌گشتند، مهر خاموشی به لب زدند و به‌لحاظ توانایی تبادل تجارب، نه غنی‌تر، که فقیرتر شدند، سیل کتاب‌هایی که ۱۰ سال بعد درباب جنگ منتشر شد، همه‌چیز با خود داشت، مگر آن تجربه که دهان به دهان منتقل شود» (از مقاله: قصه‌گو بنیامین، فرهادپور، ارغنون)

این دهان به دهان نقل شدن، این گسست میان دهان‌ها، گسست میدان‌های شفاهی، در دل زندگی روزمره، شاید یکی از آغازگاه‌های این فقیر شدن است؛ فقیر شدن بشری که البته چهره دهشتناک خودش را در آیینه آن جنگ هولناک دیده بود و البته پس از آن نیز، عریان‌تر، در جنگ دوم.

آگامبن از واژه فقر استفاده نمی‌کرد، او این شکل از تجربه را «ویران شده» اعلام کرد؛ شکلی از بودن در وضعیت گسست. اما این ویرانی چه اشکالی دارد و چگونه از آن سوژه فقیر، به سوژه ویران می‌رسد؟ آگامبن نیز از زوال این سنت شفاهی آغاز می‌کند و نهایتاً سوژه‌ای